

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

فرستنده: علی کاظمی- ایران

۰۲ سپتمبر ۲۰۱۶

پنجم شهریور [سنبله] ۹۵ در خاوران



حدود هشت صبح با چند سواری دیگر از خانواده‌ها، هم‌زمان به خاوران رسیدیم، خیابان لپه زنک آرام بود و جلو در پشتی سمت بهائی‌ها نیز مأموری دیده نمی‌شد و کارگری از گورستان بهائی‌ها بیرون در مشغول آب پاشی بود، به او گفتم چه خوب، امسال برای ما آب پاشی جارو هم می‌کنید! او خندید و هیچ نگفت.

گل‌هایمان را برداشتیم و به سینه فشردیم و با پاهای محکم وارد گلزار خاوران شدیم. خبری از مأمورها نبود و خوشحال که پس از سال‌ها می‌توانیم در روزهایی که عزیزان ما را در زندان‌ها کشتند، در خاوران و در خلوت خودمان باشیم، "گوئی قلعه‌ای را فتح کرده‌ایم"، همه شاد و خوشحال بودیم، به خصوص برخی که کمتر به خاوران می‌آیند. اشک در چشمان‌شان حلقه زده بود، هم اشک شادی از بودنمان در کنار هم دیگر بدون حضور پولیس و هم اشکی تلخ از ظمی که شده و چه وحشیانه آن‌ها را از ما گرفتند. برخی می‌گفتند واقعاً مانده‌ایم که چگونه یک حکومت می‌تواند این چنین خشونت طلب باشد که حتی اجازه آزادانه برگزاری مراسم به خانواده‌ها را هم ندهد و خانواده‌ها و ما را در این حسرت نگه دارد، مگر ما و آن‌ها همراه هم شاه را بیرون نکردیم؟ آخر چرا باید این گونه شود؟! البته پرسش و تعجب بیهوده‌ای است، چون اعمال و رفتار سران حکومت اسلامی از همان زمان شاه در زندان‌ها معلوم بود، این که با زندانیان چپ هم سفره یا هم ملاقه نمی‌شدند، زیرا عزیزان ما را نجس می‌دانستند. ما خیلی خوش باور و خام بودیم که فکر می‌کردیم این‌ها می‌توانند دوست و همراه ما باشند.

هر کدام به سوئی رفتیم تا دقایقی را در خلوت خود با عزیزمان باشیم و به سلیقه خود محلی که حس می‌کردیم شاید او آن جا باشد را تمیز و گل باران کنیم. خیالم پر کشید که خاوران در شرایطی دموکراتیک چگونه خواهد شد، آن بوته‌های خشکیده که با گل‌های تازه تزئین شده بود، آن دیوارهای کثیف که با رنگ شماره گذاری شده و بیشترشان نیز پاک شده اند، آن آثار سوخته‌های آتش از جمع آوری زباله‌هایی که دایم در آن جا می‌ریزند و آن نشانه‌هایی که برخی خانواده‌ها گذاشته بودند و بارها مورد هجوم مأموران قرار گرفته و نابود شده بود، آن طرفتر نیز برگ‌های خشکیده و سنگ و کلوخ‌هایی که از خرابی بخش‌هایی از خاوران باقی مانده است.

و مسأله مهم این است که در همین فضای خشک و خشن و پر از زخم و درد، آن حضور گرم خانواده‌ها و با هم بودن و گل آرائی‌هایشان است که هم ما و هم خاوران را زنده می‌کند. مهم نیست که نمی‌توانیم مانند گورستان عادی آن جا را بیارنیم، هرچند حق اولیه ماست، ولی خاوران و خاوران‌ها گورستان‌های مردگان عادی نیستند و نمی‌توانیم مانند گورستان‌های عادی آن جا را بیارنیم، چون تعدادی زیادی از عزیزانمان را در کانال‌هایی در آن جا مدفون کرده اند.



پس از این که زمان کوتاهی در بخش‌های مختلف ایستادیم، سپس همه به سمت قطعه بالائی رفتیم، جایی که معمولاً مراسم خاوران را در آن جا برگزار می‌کردیم، دور هم جمع شدیم و گل‌های مان را پخش کردیم و چند تصویر از عزیزی که به همراه داشتیم را گذاشتیم و دورشان را گل باران کردیم.

جمعیت آنقدر زیاد نبود، ولی آن قدر بودیم که بتوانیم دور هم جمع شویم و یادشان را گرامی بداریم. تعدادی نیز در حال آمدن بودند و احتمالاً تعدادی نیز بعد از ما آمدند. چند نفر از خانواده‌ها شعرهای زیبایی خواندند که خاطر من نیست چه شعرهایی بود و سرودهایی همچون سرود خاوران، کاروان و آری آری زندگی زیباست. برخی نیز در صحبت‌های کوتاهی از خاطراتشان گفتند و من نیز یاد مادران و خانواده‌هایی کردم که از سال ۶۰ خاوران را زنده نگاه داشتند و در حال حاضر در میان ما نیستند، مادران و خانواده‌هایی هم چون زرگر، ریاحی، سرحدی، پنجه شاهی، معینی، پرتوی، صفائیان، بهکیش، میلانی، پروانه میلانی، رضائی، عجم، پناهی و بسیاری دیگر که حضور ذهن نداشتیم و نام نبردم و بی تردید حضورشان در این سال‌ها بسیار مؤثر بوده است و آرزوی سلامتی و پایداری دیگر مادران و خانواده‌ها را داریم. پس از آن نیز خانواده‌های که تمایل داشتند، پشت آن چند قاب عکس و بخشی که گل باران کرده بودیم، ایستادند و عکسی به یادگار گرفتیم.

هنوز مراسم به پایان نرسیده بود و می‌خواستیم به قطعه پائینی برویم و آن جا نیز مدتی دور هم جمع شویم و یادی از اعدام شدگان سال‌های قدیمی‌تر دهه شصت کنیم که مأموران سر رسیدند، ابتداء مأموران نیروی انتظامی از کلانتری خاور شهر و سپس تعدادی لباس شخصی با چهره‌هایی خشن و هیکل‌هایی درشت که معلوم نبود از کدام ارگان هستند که حتی نمی‌توانستند به چشم‌های ما نگاه کنند و هنگامی که ما خارج می‌شدیم، آن‌ها وارد شدند.

به مأموران نیروی انتظامی گفتم خودتان را سبک کردید، ما یادشان را گرامی داشتیم و یواش یواش داشتیم می‌رفتیم، هرچند مراسم آن طوری که شایسته قتل عام شدگان خاوران است، برگزار نشد و تعداد خانواده‌ها و همراهان به نسبت سال‌هایی که مراسم گروهی داشتیم، بسیار اندک بود و این جای تأسف دارد، ولی باز هم خوشحال بودیم که به نسبت سال گذشته تعداد بیشتری آمده بودند. در راه بازگشت هنوز خانواده‌هایی می‌آمدند و کاش می‌توانستیم مدت طولانی‌تری آن جا بمانیم تا دیگر خانواده‌ها نیز از این حضور و کنار هم بودن خشنود شوند، ولی مأموران امان ندادند و ما را به بیرون از خاوران راهی کردند. البته مشخص بود که قصد درگیری ندارند و ما هم خوشحال بودیم که پس از چندین سال توانستیم مراسمی در خاوران و در آرامش برگزار کنیم، به خصوص امسال که پس از علنی شدن صحبت‌های آیت الله منتظری و صحبت‌های پیرامون کشتار سال ۶۷ و بررسی آن جنایت‌ها، نیازش را حس کرده بودیم و انتظار می‌رفت که خانواده‌های زیادی حتی از شهرستان‌ها بیایند و حضور یابند و امیدوارم خانواده‌ها توجه کنند که چقدر حضورشان برای دادخواهی اهمیت دارد و نیروهای امنیتی نیز به همین دلیل از این حضور جلوگیری می‌کنند و ما نباید به آن‌ها اجازه دهیم که ما را از این ساده‌ترین حق‌مان نیز محروم کنند. این حق ماست که حکومت را به تقابل و پاسخ‌گویی بکشانیم و وظیفه آن‌هاست که به ما پاسخ دهند. آن‌ها دل‌شان می‌خواهد که این جنایت‌ها را به فراموشی بسپاریم و هیچ صدائی از ما بیرون نیاید، ولی ما خانواده‌هایی که به دنبال کشف حقیقت و دادخواهی هستیم، می‌خواهیم بدانیم، همان طوری که در دادخواست بسیار مهم برخی از خانواده‌ها در سال ۶۷ به حسن حبیبی [۱] آمده و هنوز بی پاسخ مانده است یا در نامه فردی من به حسن روحانی که در چند سال اخیر و در ۱۶ مرداد [اسد] سال ۹۲ نوشته شده و باز هم بدون پاسخ مانده است.

ما خانواده‌ها پس از بیست و هشت سال از کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، هنوز نمی‌دانیم چه تعدادی از عزیزان مان به دست عاملان جمهوری اسلامی کشته شده اند و قبل از هر چیز، خواهان اعلام رسمی تعداد دقیق و

اسامی و محل دفن اعدام شدگان دهه شصت و به ویژه تمامی قتل عام شدگان دولتی سال ۶۷ که حکم زندان داشتند، هستیم.

منصوره بهکیش

۶ شهریور [سنبله] ۱۳۹۵

۱- دادخواست برخی از مادران و خانواده‌های خاوران: <http://www.bidaran.net/spip.php?article25>

۲- آقای روحانی صدای ما را بشنوید: http://www.mpliran.net/2013/08/blog-post_7.html

<http://www.mpliran.net/2016/08/95.html>

استخوان‌ها سخن می‌گویند

منتشر شده توسط مادران پارک لاله ایران در ۱۰:۳۵



تاریخ نگاران از پس سکوتی سنگین
وقایع تاریخی اش می‌نامند و از کنارش می‌گذرند،
سخنی گفته باشند. تنها بدان سبب که
اما ما هرگز از یاد نمی‌بریم.
که فاجعه چگونه شکل گرفت و ماند.

هنوز هم

می‌شماریم آن زخم‌ها را

که با خاک در آمیختند

زمین غمناک خاوران را و می‌بینیم

مرثیه خوان جان‌های بیدار به خون خفته

اما هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنیم

گذر ایام را،
و به فراموشی نمی سپاریم چهره شیاطین را
و رطیلان آماده شکار را
هر دم به گونه‌ای آشکار می‌شوند
تا آن رخداد از کنج فراموشی به در آید ...
حتی اگر در زیر خروارها خاک پنهانش کنند.

خاطره نازدودنی آن شهر یور نحس
که ماه مرگ بود
در یادها می‌ماند
و زیر انبوهی از خاک تفته
در قلب تپان جان باختگان می‌ماند
و ما هم چنان از کنارشان می‌گذریم
و گه گاه
با سرودن مرثیه‌ای
و بغضی نشسته بر گلو
آتش درون را فرو می‌نشانیم.

اما عمق فاجعه را
چگونه باید یافت؟
با عمق اندوه مردم، شاید
یا سوت دلان همواره سوگوار
که دریا صدای آهشان را شنید و واپس نشست ...
غمی فراموش نشدنی
در ژرفای جان آدمی
که آسمان را به غرش درآورد و اشک بار کرد.

آیا این تنها واقعه‌ای تاریخی بود؟
که تاریخ نگاران گفتند
و شاعران در رثایش سرودند
مرگ شراره‌های خورشید را ببین
تا ژرفای فاجعه را دریابی.

یاد آر تابستان سال ۶۷ را،

و آن حمام خون را،...
که بر زمین نشنه
جاری شد،
و آن استخوان‌ها را ببین
که سخن می‌گویند
و آن گل‌های سرخ را ببین،
شکفته بر پهن دشت میهن

رحمان و آذرنگ
۷ شهریور ۹۵



مادران پارک لاله ایران

خواهان لغو مجازات اعدام و کشتار انسانها به هر شکلی هستیم. خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم. خواهان محاکمه عادلانه و علنی آمران و عاملان تمامی جنایت های صورت گرفته توسط حکومت جمهوری اسلامی از ابتدای تشکیل آن هستیم.